

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث گذشته نتیجه نهایی اش این شد که مرحوم استاد و مرحوم نائینی در مسئله علم اجمالی در تدریجیات آخر الامر از راه مقدمات

مفوته قائل به تجویز شدند.

ظاهر عبارتش این است که در مواردی که از ۴۸:۰۰ قائل به مقدمات مفوته هستند. لکن انصافا عرفیت این مطلب در جمیع موارد روشن

نیست. مثلا در مثل حج ممکن است انسان قائل بشود که مثلا اگر برای اینکه حج برود، از الان باید کاری انجام بدهد ولو ممکن است

چند سال قبل باشد. مثل زمان ما، چهار سال پنج سال شش سال قبل ثبت نام می کنند برای اینکه به حج مشرف بشوند. حالا اگر در مثل

حج بر فرض کردیم قبول کردیم محل کلام است فیه ایضا؛ بر فرض قبول کردیم و عرض کردیم مشکل این است که اینها حج را واجب

مشروط گرفتند. لذا دنبال این بحث رفتند و پیش ما اشکال دارد مسئله. حالا وارد بحث حج نمی شویم.

لکن در مثل اگر میهمان آمد نان بخر، خیلی مشکل است. نمی دانیم آقایان در این جهات ملتزم به مقدمات مفوته هستند یا نه. مثلا اگر

گفت اگر میهمان آمد نان بخر، بدانیم که در زمان میهمان، حالا یا علم غیبی یا اخبارا عرض کنیم، نان وجود ندارد. آیا باید از الان نان بخرید

به عنوان مقدمات؛ ظاهر عبارت شاید مرحوم استاد و نائینی این باشد اما انصافا عقلایی بودن این بحث خیلی روشن نیست. چون اصل

آمدن میهمان زمانش معین نیست. حالا در مثل حج معلوم است نهم ذی حجه است. وقتش و زمانش معین است. اما در مثل اگر میهمان

آمد خیلی بعید است.

و علی تقدیر اینکه عقلا تا این مثال درست باشد، یک راهی را خود قانونگذار می گذارد. مثلا می گوید شما هر روز نان بخر تا دوروز نگه

دار؛ تازه اگر نیامد مثلا مصرف کن، باز نان بخر، اکتفا به حکم عقل نمی شود؛ یعنی به حکم عقلا و به بناء عقلایی نمی شود. بله می شود

یک تشریح خاص خودش بکند و الا نمی شود.

س: اگر سیره ثابت باشد که می شود

ج: ثابت نیست سیره.

حتی بعید نیست که چنین مطلبی اصلا عقلایی هم نباشد.

علی ای حال این مطلب را که بگوییم از الان نان بگیرد چون یقین دارد وقتی میهمان می آید نان نیست، انصافا سیره‌ای و فهمی عقلایی در این جا، مگر اینکه محدود بکند بگوید روز جمعه مثلا نان بخر.

و حتی در مثال مثل حج و در مثال مثل مثلا همان روز جمعه نان بخر، اگر روز جمعه شد، آنجا هم مناقشه هست، این طور نیست که صاف صاف باشد؛ چون اگر واقعا احراز بشود که تکلیف فقط روز جمعه می آید، و احراز نکنیم از خارج که این مطلب برای مولا اهمیت مطلق دارد حتی از الان. اگر احراز کردیم مشکل ندارد. احراز نکردیم خیلی مشکل است. خب می گوید روز جمعه اگر نان بود می خرم، اگر نبود نمی خرم. غرض به لسان دلیل و به تعبیر دلیل و به ادبیاتی که در آن هست، به آن مراجعه می شود. به مجرد اینکه بگوییم در این مثال باید مقدمات مفوته را انجام بدهد، بسیار مشکل، تا احراز یک نکته ای از خارج بشود. که مثلا مولا علی کل حال روز جمعه این نان را می خواهد به هر نحوی باشد. این احراز بشود خوب است و الا مشکل دارد. حتی آن مثال روز جمعه نان بخر هم محل مشکل است.

این راجع به این مطلبی که باقی مانده بود از بحث سابق برای و لذا در اینجور جاها به نظر ما حکم فعلی نیست، مقدماتش هم واجب نیست؛ در علم اجمالی هم لزوم تجیز نمی شود مگر به همان نکته ای که ما توضیح دادیم. به این راههایی که آقایان فرمودند به نظر ما روشن نمی آید. آن راههایی را که ما عرض کردیم چرا، می توانیم بگوییم علم اجمالی منجز است.

در تنبیه هفتم، مرحوم استاد راجع به شبهه غیر محصوره بحث کردند. و طبق قاعده ای که اصولا در کتب اصولی حتی در کتب فقهی متعارف است، مسائل فقهی، در دو مقام بحث کردند؛ یکی در موضوع که مراد از شبهه غیر محصوره چیست؛ یکی هم در حکم که حکمش چیست.

آن وقت در در مرتبه موضوع فرمودند تألیفات زیادی شده و عمده اش را نقل می کنیم.

یکی اینکه غیر المحصوره ما یعسر عده؛ آن که شمردنش مشکل باشد، شمارشش سخت باشد. نه محال باشد، سخت باشد. و دو تا اشکال کردند آقایان؛ چون این بحث خیلی نکته فنی ندارد آقایان مراجعه بکنند. فقط روی یک نکته فنی بعضی عبارات ایشان.

و فیه اولاً ان عسر العد لا انضباط له، این قابل انضباط نیست. مثلاً پانصد تا باشد، هزار، دو هزار، سه هزار، دارای یک انضباط عرفی

نیست. ۰۵:۵۶

وجه ثانی، ما ذکره شیخنا الانصاری من ان شبهة غیر المحصوره، آن است که احتمال تکلیف در کل واحد از اطراف موهوم باشد.

احتمال ضعیفی باشد. انطباق آن حرام یا واجب بر اطراف این موهوم به تعبیر ایشان و ضعیف است. بعد اشکال کردند اینکه همین طور که

آقای نائینی هم اشکال کردند، احالة الى امر مجهول و ان الوهم؛ وهم در اینجا مراد موهومیت است نه وهم. احتمال ضعیفی باشد انطباق. له مراتب کثیره؛ چون مراتب دارد و بعد هم باز یک اشکال دومی فرمودند.

وجه سوم؛ ان الشبهة غير المحصورة ما يعسر موافقتها القطعية؛ آنجایی که موافقت قطعی اش به اصطلاح سخت باشد که انسان نتواند، سخت باشد.

و فيه اولاً ان العسر بنفسه مانع عن تنجز التكليف و فعليته، البته تنجز تکلیف حالا چون با فعلیت یکی گرفتند. ما اینها را فرق گذاشتیم.

مانع عن تنجز التكليف سواء كانت اطراف الشبهة قليلة، و ثانياً ان العسر انما يوجب ارتفاع التكليف بمقدار يرتفع به العسر؛ اگر موجب عسر و حرج بود، تا مقدار عسر و حرج برداشته می شود. راجع به این مطلب بعداً توضیح داده می شود که این مطلب را چون یک بعضی از مطالب ایشان اساسی است. آنها را توضیح می دهیم. بعضی مثل این آقایان مرادشان چون اساسی یعنی توش ان قلت و قلت های فنی وجود دارد. انما يوجب ارتفاع التكليف بمقدار يرتفع به العسر؛ آن مقداری که عسر هست. لا مطلقاً؛ این هم دو تا اشکال به وجه سوم.

وجه چهارم؛ در تعریف شبهه غیر محصوره، صدق عرفی است. میزانش هر چه صدق علیه عرفاً نه غیر محصور، حکم بر آن بار می شود.

نکته مهم در اینجا ایشان می گوید و فيه، یعنی اشکال می کنند. ان هذه الكلمة لم ترد، این لفظ شبهه غیر محصوره در موضوع دلیل شرعی نیامده که. اینجا یک اولاً افتاده، هان اولاً هست من نخواندم. و انما هي من الاصطلاحات المحدثه.

ثانياً ان العرف لا ضابطة عندهم؛ عرف هم تازه ضابطه ندارد.

الوجه الخامس مختاره المحقق النائینی، این را ما چون مفصل توضیح دادیم دیگر وقت آقایان را نگیریم. در آن مباحث تبیه دوم و سوم

مفصل کلام نائینی را توضیح دادیم.

من ان الميزان في كون الشبهة غير المحصورة عدم تمكن المكلف عادتها من المخالفة القطعية؛ نکته این است که اگر مخالفت قطعی

نتوانست بکند، موافقت قطعی هم واجب نیست.

و این را ما توضیح دادیم که مرحوم نائینی روی مبنای خودش که تعارض اصول است این مطلب را فرمودند. آقای خوبی هم قبول

نکردند، همان سابقاً هم گذشت. و فرمودند این معیار را قبول نداریم.

عرض کردیم انصافاً اگر معیار مرحوم نائینی را قبول بکنیم باید این نتیجه را بگیریم. حالا آقای خوئی معیار را قبول فرمودند، نتیجه را نگرفتند. من سابقاً توضیح عرض کردم که این یکی از اشکالات روی مبنای نائینی و مرحوم آقای خوئی است. یعنی این مبنا با همان مبنای علیت می سازد که ما موافقت قطعی را از مخالفت قطعی جدا بکنیم. چون دیگر این مطلب گذشت تکرارش به نظر من ...

و فیه اولاً همان اشکالی که سابقاً کردند که مثلاً نذر بکند، دیده نذر کرده یا ساعت ده در این اتاق نباشد یا ده در آن اتاق نباشد. خوب اینجا مخالفت قطعی ممکن نیست یا نمی تواند کاری بکند در هر دو. اما موافقت قطعی هست و علم اجمالی منجز... ما عرض کردیم این مثال رد بر مبنای آقای خوئی است و الا توجه ایشان اگر می فرمودند. دیگر چون این حرف ها گذشت.

بعد هم اشکال دوم که عدم القدره غیر منضبط فی نفسه؛ غالب اشکالات ایشان اینکه این تعاریف منضبط نیست. بعد هم اشکال سوم که عدم تمکن یا دفعی است یا تدریجی عمل به صدق بکند. دیگر این روی همان مبنای اولی.

فتحصل انه لم يظهر لنا معنى محصل مضبوط للشبهة غير المحصورة حتى نكلم في حكم.

بعد خود ایشان یک تفصیلی می دهند و الذی ینبغی ان یقال، ان العلم الاجمالی بالتکلیف قد یتمکن المکلف معه من الموافقة القطعیة و المخالفة القطعیة، بعد وارد، یعنی یک مقدار همان کلام مرحوم نائینی را توضیح می دهند.

آخرش حالا چون توضیحاتش را ما سابقاً عرض کردیم دیگر تکرار نمی کنیم.

فاتضح مما ذکرناه انه لا فرق فی تنجیز العلم الاجمالی بین کثرة الاطراف، چون ضابطه ای ندارد، این ضابطه ای که گفتند درست نیست.

نعم، ربما تكون کثرة الاطراف ملازمة لطوء بعض العناوين، این کثرة اطراف ملازم با یک عنوانی است. المانعه عن تنجیز العلم

الاجمالی؛ كالعسر والحرج والخروج عن محل الابتلاء؛ عده ای هم خروج از محل ابتلاء گفتند که ایشان نقل نکرده تصادفاً، آخرش گفته.

و نحو ذلك الا ان العبرة بتلك العناوين لا بكثرة الاطراف فلو طراً بعضها لمنع عن التنجيز ولو مع قلة الاطراف.

بعد فرمودند اما الکلام فی المقام الثانی که حکم شبهه غیر محصوره باشد.

عرض کنم چون عرض کردم این بحث را ایشان مطرح فرمودند، حالا شاید آن آخر کلام ایشان شاید مثلاً سعی کردند توضیحی بدهند،

البته واضح نشد آخر کلام ایشان.

اولا عرض کنم که یکی دو مطلب در کلمات ایشان زیاد تکرار شده بود و آن اینکه این ضابطه ندارد، این قاعده روشنی ندارد، موهوم بودن احتمال ضابطه ندارد، این عنوان عسر و عدش ضابطه ندارد، ضوابط عرفی. ببینید در این سنخ مسائل مثل این که شبهه محصوره باشد یا غیر محصوره باشد، طبیعت قصه همین طور است. این اشکال ایشان خواهی نخواهی خواهد آمد دیگر چیز خاصی نیست.

اصولا ما عرض کردیم مفاهیم عرفیه حتی مفاهیمی که فوق العاده واضحند در نظر عرف، طبیعتشان ابهام دارند. طبیعتا عرف همین طور است. اختصاص به این ندارد. طبیعت مفاهیم، حالا که اینجا به قول ایشان در لسان دلیل هم واضح نشده. طبیعت مفاهیم عرفیه ابهام دارد.

چرا؟ چون مفاهیم عرفیه بر اساس یک به قول امروزی ها یک فرایند طولانی زمان در جامعه درست شده است. و مخصوصا اگر یک لغتی خیلی توسعه داشته باشد، افراد مختلف، افراد فرض کنید به قول امروزی ها شهری روستایی، فاضل غیر فاضل، جوان، پیر، پیرزن، کم فهم، با فهم، این لفظ در این مجموعه به کار برده می شود. خواهی نخواهی خیلی محدود نیست؛ یعنی خیلی اطراف آن واضح و دقیق نیست. به خلاف اصطلاحاتی که جعل است. فرض کنید مثلا قرص اسپرین دارای مثلا بعضی از موادی است که نسبتش مثلا در ده گرم مثلا یک هزارم است. یک هزارم فلان ماده در ده گرم باید باشد. عرف این طور نیست. حتی ممکن است اگر یک هزارم بشود دو هزارم، اصلا اسم دارو عوض بشود، یک داروی دیگری باشد. طبیعت اصطلاحات فنی و علمی آن تحدید است، آن دقت است. و طبیعت اصطلاحات عرفی دقت نیست. مثل لفظ آب، چرا؟ چون فرض کنید در زبان فارسی در شهر آب لوله کشی، در آب چاه، در آب قنات، در آب رودخانه، تمام را آب می گویند. قطعا مفاهیم عرفی همه اش همین طور است و اینکه حالا طبیعت مفاهیم عرفی، یک مصادیقی کاملا آب است؛ یک مصادیقی این قدر توش خاک ریختند شده گل؛ یک مصادیقی مشتبه هم دارد. طبیعت مفاهیم عرفی این است. این که ایشان می گوید منضبط نیست، طبیعتش همین است.

حالا ایشان که می گویند در روایت هم وارد نشده. در روایت هم وارد شده بود نباید ظهور داشته باشد؛ چون که این کلمات عرفی یک طبیعتی دارند. طبیعت این کلمات انضباط ندارد. مخصوصا این مسائلی که به تعبیر ایشان لفظ ندارد. این مسائل را بناست یا فقها به قول آقایان به حکم عقل درست بکنند، یا به قول ما به قاعده عقلا، به سیره عقلا درست بکنند. با ارتکازات عقلایی.

این ارتکازات عقلایی در این جهت هم ضابطه ای ندارد. راست است همین طور که ایشان فرمودند هیچ ضابطه ای ندارد. یعنی شما هر ضابطه ای که بخواهید بگذارید، فرض کنید مثلا احتمالش یک در پنج باشد، ده باشد، می گویند معسور، یک در دو هزار باشد، مثلا من باب مثال، می گویند غیر معسور. یک در هشتاد توش گیر دارید، یک در صد و پنجاه، متعارف است این مشکلی ندارد.

یعنی این راهی را که مرحوم استاد می گویند غیر متعارف، این طبیعت این قضیه است. چون این قضیه یا عقل است یا عقلاست. این در این دو تا، البته عقل که نیست، چون جزو احکام عقلیه نیست. این سیره عقلایی خواهی نخواهی ابهام دارد. چرا؟ مثلا اگر اعتبار به عدد باشد، حالا فرض کنید دو کیلو برنج اینجا هست، می دانید مثلا ده دانه غصبی، دو کیلو، اینها همه اش مثلا محدود می شود، اجتناب شما از آن ممکن است. ممکن است مجموع این دو کیلو هشتصد دانه باشد، من باب مثال. دو در هشتصد شاید مثلا دو دکان از هشتصد تا دکانی که در قم می فروشند مثلا پنیرشان بد است؛ شما اجتناب نمی کنید. این دو دکان در هشتصد دکان یک چیز است؛ دو دانه برنج در هشتصد دانه برنج که دو کیلو می شود چیز دیگری است. این اصلا امکان انضباط ندارد.

و اصولا تعجب از مرحوم استاد است که بحث را در دو مقام؛ وقتی مادام این لفظ در روایتی در دلیلی وارد نشده، این یکی از قواعدی است که الان شاید مراد استاد آن آخر عبارتشان مرادشان این بوده حالا، نتوانستند درست بیان بکنند. وقتی یک لفظ در روایتی وارد نشد، و ما بنا شد به تعبیر آخر ایشان، این را از عناوین دیگر بگیریم، دیگر بحث موضوعی اصلا مطرح نیست. الکلام فی المقام الاول مطرح نیست. لذا ما تند خواندیم. کلام مقام اول ندارد اصلا. مقام اول در جایی که به قول ایشان در جایی است که موضوع عرفی باشد. مثلا اکرم العلماء، حالا بحث ما عالم کیست مثلا. یا مثلا فانظر الی من نظرفی شیء من حلالنا؛ حالا من نظرفی شیء من حلالنا شامل مقلد هم می شود یا نه؟ من یعلم شیء من قضاینا یا قضایانا حالا اختلاف؛ این یعلم شیء، چون مقلد هم علم دارد، فقط از راه مجتهدش، مجتهدش وقتی فتوایش این شد، آیا مقلد هم یعلم شیء من قضایانا بر آن صدق می کند یا نه؟ فرض کنید مثل مرحوم صاحب جواهر و صاحب قوانین می گویند بله صدق می کند. به مقلد هم صدق می کند.

مشهور این است که نه صدق نمی کند و باید مجتهد باشد. آن یعلم حقیقت علم، علم اجتهادی است. اگر اجتهادی نبود، صدق نمی کند یعلم. چون آن علمی است که زائل می شود. با تغییر تقیید زائل می شود.

پس بنابراین چون موضوع آمده، اینجا بحث می آید. اما اگر موضوع نیامد، این چون این راه اول متعارف این است که اول احراز موضوع بشود؛ بعد مسئله حکم بررسی بشود. اما اگر موضوع در روایت نیامد به تعبیر ایشان، پس این بحث لغو است دیگر، اصلاً بحث موضوعی ما نمی خواهیم.

س: خب همین بیان لغویت کافی است برای اینکه عقد باب کنند. کافی نیست که بگویند از باب است و لکن مفهومی واضح نیست؟  
ج: من نفهمیدم شما چه گفتید.

این اخیر حرف استاد چیست؟ ایشان می خواهد بگوید که این موضوع نیست. خب نیست، چرا بحث کردید؟ چرا مقام اول قرار دادید؟  
س: خب همین که موضوع نیست را می خواهند اثبات بکنند.

ج: خب این که عبارت، یعنی نباید بیاورند، بگویند فقد قیل فی ذلک وجوب و لکن لا وجه له، بعد از اینکه این لفظ نیامده،

س: همین حرف را کجا بزنند؟ در حکم زدن صحیح است به نظر شما؟

ج: بله دیگر موضوع وقتی نخواست باید در حکم بزنند.

بحث ما همین است. یعنی وقتی موضوع نبود، یعنی به عبارت اخیری این مثل برهان خلف، این علی خلاف القاعده است. از راه حکم به موضوع می رسیم خوب دقت بکنید. ما در عده ای از مسائل، حتی در فقه، اول دنبال موضوع نمی رویم. دنبال حکم می رویم، از راه حکم می رسیم به موضوع. مثلاً همین خود ایشان آخر عبارتشان مشعر به این معنا باشد. مثلاً عده ای از آقایان گفتند معیار در شبهه غیر محصوره، همین طور که ایشان اشاره کردند، تصادفاً این خروج از محل ابتلاء را نیاوردند، فقط اشاره کردند. بقیه وجوه را آوردند. نکته اش خروج از محل ابتلاست. پس ما دیگر نمی خواهد بگوییم، بگوییم شبهه غیر محصوره آنچه که خروج از محل ابتلاء.

یا حرج، شبهه غیر محصوره آن که موجب حرج است. دقت کردید؟ این ما در فقه هم داریم. این یک منهج بحث است، روش بحث است. در جایی که روشن شد؟ موضوع در لسان دلیل نیامده، شما از جای دیگر اثبات کردید، باید همان عنوان را بگیرید.

آن وقت می شود شبهه غیر محصوره، شبهه ای است که بعضی از اطرافش از محل ابتلاء خارج می شود. شبهه غیر محصوره آن است که منشأ مثلاً چه باشد؟ منشأ مسئله به اصطلاح عسر و حرج باشد. این ما در فقه هم اگر یاد آقایان باشد، در همین مکاسب متعرض شدیم. شما بحث تطفیف، کم فروشی را؛ شما بحث می کنید چرا موضوعی؛ چون ویل للمطففین داریم. می آید می گوید این تطفیف چیست،

حقیقت تطفیف چیست، بعد بیابید سر کلمه ویل، که حالا می گویند اسم چاهی است در جهنم، آیا می شود از کلمه ویل اثبات حرمت کرد؟ پس یک بحث موضوعی است، یک بحث حکمی. روشن است.

اما همین بحث تشبیب، یعنی اوصاف زن مومنه یا حالا مستوره ای را بخواهد در شعر یا در نثر یا امروزی چه می گویند؟ در رسانه، در روزنامه یا مجله بنویسد، این اسمش را می گذارند تشبیب. خب مرحوم شیخ هم گفت عنوان تشبیب در روایت نیامده. عنوان مثلا تشبیب یکی از مصادیق ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه؛ یعنی شیاع فاحشه. پس بنابراین تشبیب چیست؟ اگر مثلا فرض کنید یک اوصافی را از موی یک زنی گفت؛ آیا این تشبیب هست یا نه؟ من باب مثال عرض می کنم. ما دیگر عنوان تشبیب نمی رویم. می بینیم عنوان اشاعه فاحشه هست یا نه. اگر عنوان اشاعه فاحشه بود حرام است؛ نبود نه. چون ما دیگر تشبیب در متن روایت وارد نشده. یا مثلا فرض کنید ایذاء مومن؛ اگر عنوان، تشبیب اگر شما اسم خانمی را بردید معرفی کردید و اوصافش گفتید، ایذاء مومن صدق می کند. دیگر شما دنبال تعریف تشبیب نروید. هر جا که ایذاء مومن بود، تشبیب است، حرام است و الا فلا. ما کاری به تشبیب نداریم. خوب دقت بکنید.

مادام لفظ تشبیب در روایت نیامده، ما کاری به لفظ تشبیب نداریم. ما دنبال چه هستیم؟ دنبال صدق عنوان ایذاء مومن. هر جا ایذاء مومن بود، آن شعر حرام است یا نثر یا رسانه. هر جا ایذاء مومن نبود آن حرام نیست. این متعارف است؛ یعنی این تازگی ندارد.

در باب غیر محصور من فکر می کنم مراد استاد هم این بوده. ما نیایم در باب شبهه غیر محصوره بحث در موضوع بکنیم؛ چون موضوعی ندارد. ما بیایم در شبهه غیر محصوره بحث در حکم بکنیم. مثلا حالا می آورد ایشان. یکی از ادله شان اجماع است. اجماع قائم بر اینکه شبهه غیر محصوره اجتناب واجب نیست. خب معیار شبهه غیر محصوره، هر جا که اجماع هست. هر جا که اجماع هست که اجتناب واجب نیست، این می شود شبهه غیر محصوره. دقت کردید نکته فنی روشن شد؟

چرا؟ چون دلیل شما اجماع بود. عنوان غیر محصوره که نبود. مثلا عده ای رفتند از راه خروج از محل ابتلاء. می گویند آقا در شبهه غیر محصوره چند تایش محل ابتلاست، بقیه خروج، پس بنابراین تعریف شبهه غیر محصوره هم روشن شد. شبهه غیر محصوره هر شبهه ای است که بعضی از اطرافش از محل ابتلاء خارج است. دقت کردید؟

از راه حکم شما می آید موضوع را اثبات می کنید. چرا؟ صدق نکته اش هم روشن است. آن دلیلی را که اقامه کردید، آن می آید تحدید موضوع هم می کند. چون این موضوع به نفسه وارد نشده. اگر حکم عقلاست، ببینید حکم عقلا تا چه مقداری است. مرحوم شیخ، نظرش

این است که در باب حکم عقلا این احتمال اگر در احتمال بسته، تعبیر بنده احتمال اطراف بسته، یعنی اطراف علم اجمالی. در مقابل احتمال باز، شبهه بدویه، آقایان اسمش را گذاشتند شبهه بدویه.

مرحوم شیخ انصاری می فرمایند این احتمال بسته باید این جوری باشد که احتمال انطباق توش باشد. اگر احتمال انطباق بود این منجز نیست. خب هر جا احتمال ضعیف بود، منجز نیست. این تعریف شیخ انصاری. روشن شد؟

پس آن نکته فنی را باید پیدا کرد. آن نکته فنی، مرحوم نائینی می فرمایند تعارض اصول. و تعارض اصول باید جوری باشد که مخالفت قطعیه ممکن باشد. حرام باشد. اگر مخالفت قطعیه ممکن نبود، چون اطراف را بخواهد ترک کنند موافقت قطعیه واجب نیست. ایشان از این راه وارد شده است.

پس در حقیقت من فکر می کنم مرحوم استاد خوب بود این طور نهایتا، آن غیر منضبط که، چون چیزی ندارد که منضبط بشود، عرف اصلا کلا غیر منضبط است اختصاص به این ندارد. آن مشکلی که ایشان فرمودند این در روایتی وارد نشده، خب این درست. حالا که وارد نشده چرا بحث موضوعی می کنید؟

س: آن باید مصداق روشن بشود

ج: نمی شود خب.

س: اگر معین نشود حکم هم معین نمی شود

ج: نداریم اینجا مصداق

س: الان شما همین تشبیه را مصداقش را شیاع فاحشه می دانید همین اثبات مصداق

ج: احسنت آنجا هم خروج از محل ابتلاء باشد می شود غیر محصوره. محل ابتلاء بود می شود محصوره. این از همان دلیلش این

مورد، دقت بکنید،

س: یعنی این یک مرحله متقدم بر حکم است. باید اثبات بشود اول

ج: خب می گویم این دلیل، اجازه بفرمایید، آن جایی است که آن موضوع در مصداق دلیل آمده است. وقتی نیامده، آن وقت شما آن را

از عناوین دیگر اثبات کردید. همان عنوان نگاه می کند.

مثلا عسر و حرج، شبهه ای که موافقتش، ترکش، موجب عسر و حرج نیست، این اسمش محصوره است. موجب عسر و حرج می شود غیر محصوره. نکته شما عسر و حرج است؟ می شود غیر محصوره. شما دیگر دنبال محصوره و غیر محصوره نیافتید. خب حرف این آقایان هم همین است. حرف آقا ضیاء، حرف مرحوم نائینی. ما دنبال غیر محصوره، هر جا مخالفت قطعیه ممکن بود، حرام بود، موافقت قطعیه هم واجب است. اگر مخالفت قطعیه ممکن نبود، حرام نبود، موافقت قطعیه هم واجب نیست. ایشان از این راه وارد شدند.

پس ما دنبال عنوان محصور و غیر محصور نباید برویم. بعدش هم تمام این تقسیم هایی که هست قطعاً همه اش ابهام دارد. حتی آن کسی که می گوید خروج از محل ابتلاء. خب در بعضی از موارد ممکن است نسبت یک به هشتاد باشد، اما عده ای ممکن است نسبت یک به ده باشد. یا یک دکانی است که در قم است، یک دکانی است در مشهد است، یک دکانی در کراچی است، یک دکانی در هند، یکی از اینها غصبی است، خب این نسبتش یک در ده است؛ لکن خروج از محل ابتلاء دارد. بحث نسبت نیست، بحث خروج از محل ابتلاء است. یک مصادیقی خروج از محل ابتلاء دارد، یک مصادیقی، فرض کنید شما الان در محله صفائیه هستید. در محل صفائیه هم بیست تا لبنیاتی است، یکی، خب اینجا ممکن است بگویند این آقا همچنین بالاخره محله خانه های زیادی است، خیابان ها است، این می شود مصداق مشتبه. اما دو تا دکان باشد این محل ابتلاء است. یعنی شما هر ضابطه ای را بگیرید باز این منضبط بودن پیش می آید. این اولاً شما این را بدانید.

و این اختصاص به اینجا ندارد. لفظ آب، از آب شما واضح تر دارید در عرف؟ آن هم ابهام دارد. من همیشه عرض کردم این مفاهیم عرفی مثل یک دایره اند. آن وسط هایش خیلی روشن است. هر چه به اطراف بروید یواش یواش خاکستری رنگ می شود. آخر هایش هم سیاه می شود. اما وسط هایش روشن است. یک مقدار زیادی خاکستری در اطراف داریم. آب شما ببینید، نان شما ببینید، الان ما ده ها نوع نان داریم. از برنج درست می کنند، از فرض کنید جو درست می کنند، ذرت درست می کنند، از ارزن درست می کنند، نان به تمام اینها گفته می شود. شکل های مختلف، توش مخلوط دارد ندارد، نان شیرینی هست، یک مصادیقی اش دیگر عرف نان نمی گوید، یک مصادیقی اش هم مشتبه است، یک مصادیقی اش هم قطعاً نان است. این طبیعی است یعنی مسئله که آقای خوبی فرمودند این نکته ای ندارد.

در این جور جاها هم بنای فقها این است؛ اگر دلیل لفظی معتنا بهی پیدا شد، حالا یک راه دیگر، فهو، و الا بر می گردیم به اصول عملیه. پس این که ایشان می فرمایند که این منضبط نیست، قطعاً هر چه بگویند در باب غیر محصور منضبط نیست. این را خیالتان راحت باشد. حتی اگر بگویند خروج از محل ابتلاء؛ بگویند اضطرار، بگویند عذر، بگویند حرج، بگویند احتمال پیش عقلاً موهوم باشد، به قول مرحوم

.....  
شیخ، موهومیت احتمال یا احتمال موهوم باشد و ضعیف باشد این هم انضباط، در بعضی از موارد کاملا ضعیف است، بعضی موارد کاملا قوی است، بعضی موارد هم مشتبه است. ایشان اگر مرادشان این است که ما یک تعریفی برای شبهه غیر محصوره، آن که دقیقا تمام افرادش را مشخص کنیم، قطعا چنین چیزی امکان ندارد.

س: استاد انضباط یک وقت در مفهوم است یک وقت در

ج: مفهوم ندارد چون در لفظ وارد نشده. یک سیره عملی است، یک بنای عقلایی است. اگر مثل عده‌ای از اخباری‌ها اصلا بگوییم شبهه محصوره هم تنجیز ندارد که خب غیر محصوره هم، اصلا دنبال این بحث بیهوده باید برویم. روشن شد؟

اصلا من روش بحث را، این روش بحث که در تعریفش، ایشان باید بگوید قیل فی تعریفه وجوه، لکن تمام اینها مخدوش است چون لفظ وارد نشده. عناوین دیگری را باید حساب بکنیم. و آن دلیلی که آمده بر آن مطلب. مثلا اگر بعضی تمسک کردند به روایت جبن، یک روایتی هست در پنیر که به خاطر یک مکان واحد همه پنیرها را، خب این باید نگاه بشود به مقدار عرف اجتماعی. این هم باز موارد مبهم دارد. این طور

پس بنابراین این که مرحوم استاد سعی فرمودند یک تعریفی را برای شبهه غیر محصوره بدهند، این به نظر ما به جایی نمی‌رساند. و این باید بروند روی همان قواعد کلی خودشان در تنجیز علم اجمالی. مثلا نظر شیخ چون احتمال انطباق قوی است، آن وقت منجز است. اگر احتمال انطباق ضعیف بود منجز نیست. پس معیار در نظر عده‌ای که اینها هیچ کدام درست نیست، آن که مهم است خروج از محل، ما دنبال محصور و غیر محصور نیستیم. اصلا بحث شبهه موضوعی بحث از موضوع را باید بگذاریم کنار. اصلا بحث تعرض به تألیف موضوع را باید در اینها بگذاریم کنار. باید ببینیم نکته دیگری که هست، عسر است. اگر رسید به حد عسر به تعبیر ایشان.

این عسر را من یک توضیحی می‌دهم. به تعبیر ایشان که می‌گویم چون قبولش مشکل است الان. ایشان می‌گویند برسد به حد عسر دست بر می‌داریم و الا فلا. حالا مهم بحث عسر است چون ایشان گفته و بعد هم ایشان می‌گویند من بخوانم دیگر حالا این بعد توضیح بدهم.

س: استاد با این حساب عنوان باب عوض نمی‌شود؟

ج: چرا کلا عوض می‌شود.

در بحث مقام ثانی در این بحث بعدی، که چرا باید اجتناب نکنیم، ادله، الرابع دعوی ان لزوم الاجتناب حالا این بحث آینده است، لکن چون بحث عسر را الان مطرح کردم این را می خواهم بگویم. مستلزم للخرج، و هو منفی فی الشریعة المقدسه و فيه ما تقدم من ان دلیل نفی العسر و الحرج انما يتكفل نفی الحكم عما يكون مصداقا للعسر و الحرج فعلا بمعنى ان المعتبر فی نفی الحكم هو الخرج الشخصی، كما هو الحال فی الضرر، و هو يختلف باختلاف الاشخاص، یک کسی ممکن است حرجی باشد. مثلا دوران امر بین یک و صد تاست. برای یک کسی حرجی است خب برود انجام بدهد. برای کسی حرجی نیست انجام ندهد.

و غیر ذلك من الخصوصیات فلا دلیل علی نفی الحكم بالنسبة الی شخص لا حرج علیه؛ این مطلب عسر و حرج که گفتم بعد می گویم که بعد هم خود ایشان آوردند، این کمی توضیح می خواهد. این یک بحثی است که من سابقا چند بار عرض کردم. ما از مرحوم آقای بجنوردی هم شنیدیم کرارا رضوان الله علیه.

مرحوم نائینی ایشان می خواهد با این کارشان یک ردی بر نائینی بکنند. مرحوم آقای نائینی یک مبنایی دارند که فرق بین حرج و ضرر این است. اولاً حرج از قرآن استفاده شده، (ما جعل علیکم فی الدین من حرج)؛ در حوزه های به نحو غلط ما جعل علیکم فی الدین من حرج گفته شده؛ که نداریم ما. ما جعل علیکم فی الدین من حرج. اصلاً ما در قرآن ما جعل نداریم.

اما مسئله ضرر مسئله از روایات است. من توضیحا عرض کردم ما چند مورد در قرآن داریم که نفی ضرر شده، اما موردی است. و لا تضار والدة بولدها، انشاء الله مفید است برای بحث ضرر. و لا تضاروهن لتضيقوا علیهم، بدین غیر مضار، عنوان مضار، البته عنوان مضار را هم سابقا توضیح دادیم. دیگر به اصطلاح قدما و صرف از باب مفاعله است. ضاره از باب مفاعله. و عرض کردیم این در زبان رسول الله (ص) و در زبان قرآن این لفظ به کار رفته؛ ضاره، ضار ۳۳:۵۴ این لفظ را به کار می بردند. لکن بعدها اضربه به کار بردند. من اضربه بشیء، باب افعال به کار بردند. و این یک تغییر زمانی در هیئت شد. چون در ماده هم می شود تغییر بشود، در هیئت هم می شود. آن وقت ما دلیل لا ضرر داریم؛ یعنی در آیات داریم. اما آن که به عنوان کلی است، لا ضرر و لا ضرار در روایت آمده و به اصطلاح جزو سنن پیغمبر اکرم (ص) نفی ضرر و ضرار است. این را من چند بار توضیح دادم که اصولاً یکی از راه هایی که در شریعت است این است. مثلاً یک چیزی در قرآن می آید در یک حدی، سنت می آید توسعه اش می دهد. مثلاً رضاع در قرآن فقط ما دو تا داریم؛ مادر و خواهر. کلاً رضاع دو تا داریم. اخوات و امهات. دیگر نداریم. روایت آمد که یحرم من الرضاع یا یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب؛ آن وقت برادر هم شد، فرض کنید عمو هم شد. این در سنت پیغمبر (ص) آمده. من جمله یک شخصی بود که پیغمبر (ص) به عایشه گفتند که باید حجاب بگیری، گفت

چرا، فرمودند این عموی رضاعی توست. این یا مثلاً دختر برادر، به امیر المومنین (ص) نقل شده که به پیغمبر (ص) عرضه داشتند که دختر حمزه را بگیرد، ایشان فرمودند آن دختر برادر رضاعی من است. حمزه برادر رضاعی، عرض کردم قبل از اینکه پیغمبر اکرم (ص) را به آن حلیمه سعدیه بدهند برای اینکه شیر بدهد، یک چند روز اولیه اش یک کنیزکی داشت ابو لهب، عموی پیغمبر (ص)، او شیر داده پیغمبر (ص) را. ثویبه و او حمزه را هم شیر داده است. منشأ اینکه پیغمبر (ص) با حمزه (ع) برادر رضاعی است این است. در حلیمه با هم نیستند در آن ثویبه که کنیزک به اصطلاح ابو لهب بود.

عرض کنم خدمتان، آن وقت پیغمبر (ص) آمدند به طرف کلی قرار دادند. ضرر هم همین طور است. در قرآن موردی است، بعد پیغمبر (ص) آمدند کلی قرار دادند. این یک نحوه تفکر است. این را باید کار بکنید، آن نحوه تفکر. اما حرج در خود قرآن است. ما جعل علیکم فی الدین من حرج؛ البته گفته شده که ضرر هم به معنای حرج است. لکن نه، ما عرض کردیم حرج ضیق نفس است. آدم ناراحت است از این کار، اضطراب دارد، استرس دارد، دلهره دارد، تشویش، یک راهی است که می رود می گویند دزد هست، حیوان هست، حشرات هست چه هست، دلهره دارد، ممکن است به سلامت هم برسد هیچی هم نباشد، اما دلهره هست. این را اصطلاحاً می گویند حرج. و ضرر در اساس به معنای نقص است. مثلاً اگر وضو بگیرد با آب، موجب نقص می شود مریض می شود، سرما می خورد، جراحی که هست توسعه پیدا می کند و الی آخره.

پس بنابراین یک لا ضرر داریم، یک لا حرج. لا ضرر در لغت است، لا حرج در روایت نیست اما در آیه مبارکه هست، ما جعل علیکم فی الدین من حرج. آن وقت مرحوم نائینی یک مبنایی دارد که حرج نوعی است، ضرر شخصی. آقای خوئی این مبنا را قبول ندارند اینجا هم اشاره کردند. آقای خوئی این مبنا این نکته فنی گفتم یک نکته فنی دارد، این جزو نکات فنی لطیف است، در اصول قانونی هم مهم است، این تأثیرگذار است. مرحوم آقای نائینی معتقد است حرج نوعی است. مثلاً اگر من باب مثال یک راهی است که برای عامه مردم حرجی است، حالا یکی فرض کنید کله شق است نترس است، کمی هم عقلش گرد است، می رود از این راه، هیچ خوف و حرجی هم ندارد، می شود گاهی. ایشان می گویند نمی شود حکم عوض نمی شود، موردی عوض نمی شود. آقای خوئی می خواهند بگویند نه موردی هم عوض می شود. اصلاً حرج را با ضرر یکی گرفتند. دقت کردید؟ عسر را هم با ضرر یکی گرفتند. لذا ایشان می گویند در اطراف شبهه به قول خودشان غیر محصوره هم باید این قدر احتیاط بکنیم تا عسر لازم بیاید برای شخص. اما اگر برای عامه مردم عسر است، حالا فرض کنید برای عامه مردم سخت است که بخواهند از همه دکان های این محل صفائیه اجتناب بکنند، اما برای این آقا سخت نیست. نه ضرر، حرج. نائینی معتقد است که ضرر شخصی است، اگر فرض کنید نود و نه درصد مردم امروز می خواهند وضو بگیرند مریض می شوند، اما

این یکی نمی شود، خب این باید وضویش را بگیرد این تیمم نمی شود. نمی تواند بگوید چون دیگران ضرری است، این خیلی لطیف است این قاعده را فکر بکنید. مرحوم آقای خوئی می گویند نه ضرر و حرج فرق نمی کند. ضرر و حرج هر دو شخصی هستند. ایشان نظر مبارکشان این است. اما مرحوم نائینی نظرشان این است که نه، ضرر شخصی است، حرج نوعی است. هر جا که عامه مردم در حرج واقع شدند، آنجا حکم برداشته می شود. ما جعل علیکم فی الدین من حرج.

دیگر بگذارید تتمه کلام را فردا اگر فردا بخوانیم. و الا می ماند روز شنبه آینده.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین